

برای ریختن زباله در رکله که بهداشت مایه قوت صد مرزند قانون وضع شده است که نگارنده را توبه و مجازات میکنند  
آیا نباید برای کسانی که بصفت روحانی و ذمه‌سگی و اصالت ملی و قومی مردم خیانت می‌ورزند کیفری مقرر کرد ؟  
آیا اهمیت زبان فی که راز باقه و قائم است قول آن می‌باشد از زبان کمتر است ؟ .....  
..... لشکر باین چنگیز و تیمور با همه توخس بزبان پاپی چنین نگردد که ما فرزندان کوشش و داریوش میکنیم !!

از کسب از تازیان زمان پیشین با لغوز فراوان تبریزی و یزیدی می‌جویم ..... دعوات رسمی و غیر رسمی شبانه روز با جسد  
بیخ و بعضی شدید که بوی خامی هم از آن می‌آید ، می‌کشند که واژه های عربی را از زبان پاپی برانند ، از سویی دیگر  
این لغات خارجی فرج فرج روده روده بزبان بی روده در بند ما از چهار سو وارد می‌شود و چیکس نیست که جلوی این همانان  
نخواهد را گیرد !! کله (نظیر) و (جهت) و (کیساریا) را برود میکنیم و بجای آنها (شهرانی) و (شهرلری) و (شهرلی)  
میگذاریم که هم پاپی است و هم زیبا و هم تلفظ آسان ، آنچه بجای (بخ) و (گدر) و (دکان) و (تیم)  
( و بانار) که سند اصالت و دوزار و پانصد ساله و سابقه استعمال پانزده قرن دارد لغات (پدک) و (پاساژ) -  
( و بو نیک) و (مزن) غیر فانوس و ناخوش او را می‌گذاریم !! براسی (جدیوانگی مانند این داوری) !!

د - انتخاب و تخلص از مقاله (دستور زبان فارسی استاد جلال الدین همایونی) :

(....) ما غزله را با بل و بیجا نای در یک زبان موجب ناسود و تباهی آن زبان خواهد شد .... فوی تازه پسند انسانی  
که از امور و اشیاء جدید لذت می‌برد این منظر را دست میکند که چون تازگی ندارد پس اهمیت هم ندارد و چون اهمیت  
ندارد پس لزوم هم ندارد) .... تازگی هر چیز با اهمیت و لزوم آن نباید ششبار کرد. لزوم و اهمیت هر جا و است تازگی  
نیست چه مقاصد علمی و اجتماعی را می‌توان در هر مورد و در هر امری با ذوق تجرد خواهی ارتباط داد ....

الفاظ بیجا : عیناً مثل افراد خوش‌شین بیجا داند ... اگر این کلمات در وقت تصرف شراذ نویسنده گان و ادبا و دانشندان -  
با ذوق درآیند و محل استعمال بجا و مورد و معنی مناسب بر آنها داده شد مثل کلمات عربی که امثال غزالی و سعدی و سنن  
و نظم آورده اند و با الفاظ تازه فارسی هم آمیختگی داشت یا در تصرف و استعمال سازگاری پیدا کرد و با بگو اگر تجرد

ضوابط و اصول مغز زبان و مثل شد عیناً مثل اینست که تذکرهٔ تاجیه است گرفته و آداب و رسوم آن کشور را پذیرفته و در حکم افراد و سیل آن مملکت شده باشند .

۱- اگر این چهار قاعده کوچک را اصل و اساس فارسی نویسی قرار دهیم خدمت بزرگی به اصلاح زبان فارسی انجام داده ایم :

۱- مطابقت صفت و موصوف را در تذکره و نوشتن چندان رعایت نباید کنیم و این تقلید را که از زبان عربی شده است منسوخ باید ساخت .

۲- از استعمال جمعهای عربی مخصوصاً بیانتهای نامافوس بقدر امکان باید اجتناب کرد و مثل آنرا ما ، کواکبان . برابرها .

۳- در آوردن فعل صفتی یا کنه که مورد استعمال شود ( غلام کس بر خاسته رفت و آورده شد و بجای شغال یافت )

۴- از کلمات نو ظهوری که اصیاج با آنها نداریم مثل اینکه یک نفر عربی دان بدون ضرورت کلمات و عبارات عربی بسیار در یکت نفر فرانسه دان و انگلیسی دان برای تفهیم فردی و بی اطلاعی از زبان فارسی کلمات خارجی میآورد و کلاً اعترازیان نمیداند و از آوردن لغاتی که مرادف آنها در فارسی مطبوع و مافوس یافته میشود سخت پرهیز باید کرد .

۵- غنمتنا این نکته را یاد آور میشوم که همزه در کلمات فارسی نیز در اول کلمه وجود ندارد . . . . . و اینکه در رسم الخطهای قدیم گاهی دیده میشود که روی یاء علامت همزه ( ه ) گنجا داده اند در اصل یاء کوچک ابتری است که بشکل همزه نوشته میشده است مثل کلمات آمین و آئینه و پائین (۱)!

۶- زبان فارسی در حقیقت سر نوع است که هر کدام خاصیت و احکامی جداگانه دارند یکی زبان محاوره و دیگری مکالمات فارسی متداول است . دیگر نظم . سر دیگر نیز تفسیر که کتب قدیم بان نوشته شده است . قواعد و قوانین این سر نوع هم از حیث لغت و ترکیب کلمات و هم از حیث قواعد نحو و مجلوبندی تعادلت دارد (

هـ - استفاده از مقارن ( دشمنی با حروف ) از استاد سید کریم امیری نیریز که در کتاب منقول از مجله که به سال ۵۳ :

۱۱- کلماته را نظیر این است که چون در اجتماع نهند و در زیر کفایتی آید و این زبانها در علم سواد بهر آرزای شوقی ، غفلان یا بصیفاً انتخاب کرده اند و فارسیک خطا جلیل و مجرب است .

بیمبیکت از زبانهای زنده دنیا - قطعاً فرود آنهاست - نیست که از خلط آرایزش با لغات و مفردات زبانهای غیر خود، پدید آورنده باشد ... قرآن کریم که نشانی الهی و مصداق تحقیقی باغت در زبان خود و دست زبیر بن نفوذ و بیگانی در هر زبان دیگری است، آنگاه لغات مفرد و غیر از زبانهای رومی و حبشی و سریانی دارد که کتب و رسالتی در تعداد آنها از طرف محققان نوشته شده است

با اینحال بهم مردم میگویند قرآن بر زبان عرب است و بهم خدا خود و آن میفرماید «یا ایها السان عربی شہین» و آندی گفته است و میگوید که این کتاب بعلت وجود لغات و غیر از عربی بودن ساخته گردیده است چه بگذرد بقول یکی از محققان از آنجا که این کتاب عظیم ناسخ جمیع کتب آسمانی و دنیای مباحیح جدا هم و ملل عالم است، ناچار از زبانهای سرودن توأم و حل مختلف باید لغت و کلمه در آن باشد که از این جهت بهم دلالت بر عموم کند و نه خاص بر قومی دون قوم دیگرند است باشد ...

پسین است زبان فارسی ما که هر چند صد لغت مفرد از زبانهای بیگانه در آن راه یافته و تعدادی از آنها از مساعدا فارسی خود نیز فارسی تر شده است همچنان به مهر و نشان خود باقی مانده و بیمبیکت از این مفردات تهنه است عقلی داران و قواعد و اصولی و سبانی آن پدید آورده ...

خلل واقعی زبان و مفرداتی آن در این است که ترکیبات منافی قواعد و سببین با هم ازین مسلم زبان فارسی، وارد و معمول گردود و الی لغات و مفردات و غیر از آن که در ترکیبات رنگ فارسی گرفته است ضری دارد و نشانه و غیره ازین زبان اهل سببین آرا پذیرفته اند. و کلاً از زبان محاوره و لسان عام خاص و عام شده است و طوریست که اجزای آنها از زبان گفتن و نوشتن مردم ممکن نیست مانند کلمه شانس یعنی نخت و طالع، و فاسیل یعنی خانواده، و اتوئیل، و تاملو و ...

لذا باید سعی کنیم از ورود ترکیبات زبان خارجی و یا فرآوری فعلی که هم در جملات اسمی و فعلی و هم نحوه اسناد و افعال و جمع و افراد و صفت و موصوف و سایر تعلقات کلام با ترکیب بندی و جمله سازی زبان ما مغایرت کفی دارد بنیاداً احترام بسیم و جلوسه سی کنیم.

مثال این ترکیبات نوزاد و مضحک: (من در این سالک بی تفاوتتم) یعنی این سالک برای من تفاوتی ندارد، (فلان شخص را بشا حوی با درکن) که دست ترجمه جاتی انگلیسی است و فارسی زبان داین مورد میگوید قبول کن که فلان شخص شاعر است، (من میگویم) یعنی من همان میگویم یا احتمال میدهم، (فلانکس را شناسانی کردم) یعنی در صدد شناسانی فلانکس برآمدم و او را شناستم.

یا بکار بردن تیره بجای حرف «او» و ... و از این نوع است نشانه ن حرف «است» ربط بجای «است» (قبل نسبت) و ...  
 خدا هست کما، در جم غافل از معنی (میرزا معتمدان) را که گفته اند «این دو پارسیس پیشش بجوای از آمد یکی از دوستان طهران فدا که نوشته اند»  
 (از نقطه نظر بنده) بجای عاشق از این ترکیب برهم خورد و به تنوع و استغراق و عبادت آتش که چند روزی تفرضا از رفتاری ایرانی خود فاصله  
 گرفت و در غلوت خویش بگریه و غم به کمال زبان پارسی پرداخت ...

.... ارباب شکرگفته زلفی که آقایی به ساقی گلشانیان مثل مقام وزارت و امامی شد سردی از رجال گلشانیان نام هم کس نامور شد  
 که با وزیر و امامی بگلنگه بنشیند و هم گفت را با تبادل نظر و تراضی با تمام رسانند در چنین گیر و داری بود که فاضل و مقالات روزنامه  
 بذاکره آن دو اختصاص یافت و این عبارات با حروف درشت بحشم میخورد «قرارداد کس - گلشانیان - مذاکره کس - گلشانیان  
 توافق کس - گلشانیان و ... فروری از تیره ساده دلان - تیره نه شناس - ازارا و تمدان وزیر بود مگرانی مبنی بر ترکیب  
 بشع زبیرتیه و به طهران مخابره کرد «جناب آقای کس گلشانیان ارتقایی آن جناب با مقام وزارت ترکیب عرض میناید»

۵ - بیانی از مردم عباس اقبال آشتیانی در وقت جوانی (عقله اطلاق) «بناخواب و غمناک و کتف سیاه و لبها زرد  
 «غیر از مردم امامی و بی مباله و بیچیز نیست که پیش از خروج از خانه لا اقل روزی یکبار خود را آینه بنیند و وضع صورت را  
 و کفش و کلاه خود را تحت مراقبت نیاورد و نقایص و معایب و بی نظمیها و آشفتگیهای حیات ظاهر خویش را بشکلی تزییم و صیقل کند  
 .... تعجب در اینجاست که غالب همین مردم ... هر روز گفته و نوشته خود ترکیب بر آن غلط انشائی و اطلاق میشوند و متوجه  
 نیستند که به طاعت تقریر و تحریر نادرست و بی انعام تا چه حد مورد طعنه و مفسکه خاص و عامند و چون تاثر و تألیی هم از این بابت نماند  
 هیچ وجه در صد و دفع این عیب بزرگ برقیانند .

.... ذوق تنگ آن نیست که انسان فریفته و دلاده هر منظره زیبا و هر هیات موزون و هر آهنگ لغزنا شود بلکه یکت وجه از  
 ذوق سلیم هم آنست که انسان طبعاً از هر منظره زشت و هر هیات ناموزون و هر آهنگ نامساوی تفرقه حاصل کند و آنها را

(۱) مثال (قطار تهران - تبریز) یا (ستران - کرگان) یا (مسابقه فوتبال ایران - ژاپن) در صورتی که اگر این تیره با علامت صحیح  
 فکری نمیرود و ما عظیم به استعمال بیان سلامت فارسی اعباد خودمان میجویم بجای آنها میژویم قطار تهران و کرگان .... «در این تیره کجی»

با کراهت و ناخوشی قلمی نماید تا همشس برستی برشتی نگراید و همیشه جزای نسیبائی در سائی و درستی باشد و کسانی که در نوشته آید خود  
 و اما ترکیب افراط اعلی می شود و پابین میب بزرگ که برست ایشان چه در نوشته می شود بی نسیبند. علاوه بر آنکه از ذوق محرومند از ذوق  
 ننگ و عارضه زنی نصیبند و آن جهت را ندارند که درشتی و نادرستی را که در هر دو ایشان هست و بخوبی می توانند رفع کنند. از میان  
 بردارند و صحیح و سالم چیز بنویسند .

..... اگر کسی اعلی دست نگراید که بر در ضبط آن اتفاق کرده و اهل لغت آنرا بهمان وضع قرار داده اند، باین حال است  
 که حیات صحیح و متعین علیه را که هر کسی شناساند و معنی آنرا میفهمند رد کند و بجای آن از خود حیاتی جدید که معروف و مفهومی  
 بیچکس نیست بکاربرد و با این حرکت خود خوانده ضم مقاصد را برای دیگران مشکل بیاورد .

..... از این گذشته اگر بنا شود که هر کس بهوائی نفس خود هر چه شخصی در اعلا لغات تصرف کند چون بر این فرض و تعین  
 هر کس هم مشکل حاضر است دیگر میزانی برای تشخیص صحیح و سقیم برای کسی بجا نیماند و هیچ وجه غریبی پیش نیاید که بیچکس  
 معنی نوشته دیگری را بفهمند و غرض اصلی که تقسیم و تقاضا هم باشد یکباره از دست میرود .....»

## پایان مقالات

در پایان این فصل چند یاد آوری بزرگ لازم میدانم :

۱- بعضی از دستور نویسان نوشته اند که اشغال کلا « خانامن و خانامی » را « خانامی من و خانامی بی » بنویسند و حال آنکه  
 این دستور در رسم الخط فارسی هر جا تغییر می شود مثل در کتب بسیاری که به کلا بسیار درشت بنویسند و جمله را در محدوده های بگونه  
 مناسب بجا نماند یک حرف « ی » بقمنا می مقدار زیادی از مساحت و جا را اشغال میکند هم بنویسند و هم کاشی تراش  
 یا قلمزنی و تقطیع باید وقت و مصالح بیشتری در اینکار صرف کنند در صورتی که با کاشتن یا حذف مقصود و حاصل می شود  
 پس این رسم الخط (خانامی من) اطراف و تقسیم ندارد و قطع نخواهد بود

و در باره خانامی سخن این است که شش حرف ( ب پ ت ث ن ی ) در حال ترکیب اول و وسط هر  
 بیک شکل نوشته می شود و این حرف هم شکل نسبت زیاد در عبارات دیده می شود. حال اگر خانامی را خانامی بنویسیم  
 برای خواننده و بسینده آسانتر و راحت تر تشخیص می شود و از تغییر بی اعتدال شکلهای مشابیه نیز خود آوری شده است

و نشان زبانی دستوری دارد نیاید و آسانتر هم تلفظ میشود

۲- شایسته است که در مورد دست نوشتن تعداد شکلها آسان خوانی و زیبایی ترکیبها با سه نظر بسنجیم چه در دست  
نکته اساسی بکند که در وقت و جهت نوشتن روی شکلها و سهولت تلفظ آنهاست نه معلومات و سلیقه ای شخصی ، مثلاً دستور نویسی  
در کتاب خود نوشته است : کلمات « مرا ، منم ، خداوندیت ، بیایم ، خوبیت ، بشیر بنیم ، پکنگی  
، رگنی ، اطمینانمیش این است که « مرا ، منم ، خداوندیت ، بیایم ، خوبیت ، بشیر بنیم ، پکنگی  
رنگهای » بویسند .

اوقه این دستور مخالف چندین قرن استعمال ایرانیان است و امروز هم میان فارسی زبانان کسی اینطور نمی نویسد ،  
مثلاً از تعداد اتصال و انفصال کلمات و آسان خوانی خارج است و بنا بر این چگونه دستور را لایق پذیرش نیست .  
« جیببند فغانی »

# فصل ہشتم

شامل این مطالب است

کاغذ ، کاغذ الوان ، آبار و مضره ، مرکب ، رنگها  
یاو آوریها و تقفیرغات

## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

در روزگار گذشت با هنر خوشنویسی چندین هنرمند برآمده است و بسیاری از خوشنویسان به بیشتر آن هنرها آشنائی داشته و خود مباشر بوده اند و آن هنرها اغلب در تیه کتاب و مرصعات و قطعات و قرآن مجید مرقفه است مانند :

تذهیب و طلاکاری و رنگ آمیزی ، جدول کشی ، مکنه سازی ، بستون بندی ، حاشیه پیانی ، زرافشانی ، تصویر نقاشی و مجلس سازی ، قطعی ، تیه رنگها و مرکب سازی ، متن و حاشیه کردن و دولیک کردن کاغذ ، رنگ کردن کاغذ (تیه کاغذ های الوان) ، کاغذ بازی ، آلودادن کاغذ و مهر زدن ، صفائی و تجلید و تیه جلدهای روحنی ، سرشت و ضربی ، رنگ آمیزی آرایش جلدها ، و خط ناسخی ، و حکاکی و مهر سازی و غیره

این هنرها بسبب کمبود انواع مختلف خود در دورانهای گذشته رونق داشتند و آشنائی که بجای مانده هنوز خود نمائی میکند ولی امروز بسیاری از آنها متروک مانده است .

اگر بخواهیم بیان یکت یکسین هنرها را کنیم که تمام تحقیق و تجربی لازم دارد و برای هر کلام کتابی جداگانه در خواست ولی بموجب مالایه یک کله لایترنگ کله ، ذلایترنگ المیسور بالمیسور در این فصل برنی از آن هنرها از مآخذی که در اختیار بود به اختصار نقل میشود تا یاد نامهای آزان نمون بوده باشد ، و آنها را در این کجها بجمید :

- ۱- بحث درباره کاغذ . ۲- رنگ کردن کاغذ (ساختن کاغذ الوان) . ۳- آلودادن و مهر زدن کاغذ .
- ۴- ساختن مرکب (یداو) . ۵- ساختن رنگهای دیگر . ۶- پارهای با آوریها و متفرعات .

۱۳ مآخذ این فصل عبارت است از :

- ۱- رساله خط آقا رضی القین محمد بن اذینی (سنه ۱۰۹۲) ، ازاد آهنگان نهای روزگار خوشنوی منقول از مجله هنر و مردم شماره ۵۵
- ۲- کتاب تیه تکمیل تومس طیب شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ - ۱۱۰۶) ، و تیه کله کله و تیه تومس آدی ، در ده جلد ، چاپ تیه در تون
- ۳- گلزار صفائی صوفی (ساخته ۹۵۰ قمری) منقول از ایگزیکشن شیعی منقول از هنر و مردم شماره ۹۲
- ۴- قانون تصویر صادقی ، منقول از ایگزیکشن صفاقی از ایگزیکشن ایلی خدا بنده انتشار و صاحب شاه اسماعیل ثانی و شاه سلطان محمد -
- ۵- شاه عباس کبیر و شیخ کتبه از ایگزیکشن شاه (سنه ۱۰۱۷) ، منقول از گزارش کتبه هنر ، گرد آورده آقای محمد سیب غم انصاری در سنه ۱۳۵۱
- ۶- منقول از سلطان علی شاهی ، و علامه خطاط میر علی برودی ، در رساله بابا شاه ، در رساله ایگزیکشن ، ۷- رساله ایلی ثانی و تیه کاغذ و مردم .



## ۱- کاغذ

کاغذ یکی از وسایل خوشنویسی و خوب مرغوب آن از ارکان حسن خط است. در بخش تحقیق (جلد اول) اشاره شد که مصرها کاغذ بر روی ابرق را اختراع کردند و آن بتسلیه حضرت یوسف علی خلیفه مصر استلام بود. چینیان نیز به سنت کاغذسازی بلی بوده بودند و تا قرن هفتم میلادی بر آن ممانعت و مداخلت داشتند. تا اینکه اواسط قرن دوم هجری سال ۱۳۴ از طرف زیاده بن صباح حاکم سمرقند محمد بن محمد پیشرو شروع شد. مسلمانان از ایران چینی ساختن کاغذ را فراگرفتند. و در فرسان مرو دستبردند و هرات این صنعت شایع گردید. و آنجا و از این بلاد به سرزمین عراق و شام و مصر و قیروان و از قیروان به فاس اندلس اروپا گذر کرد. کاغذ سمرقندی مشوب به قرمز است که مصاحف قدیم را بر روی آن نوشته اند و بکاغذ چینی و هندی و فرانسوی نیز معروف بوده است. و قبل از کاغذ سمرقندی مردم بکاغذ برومی مصر (پاپیروس می نوشتند).

« کاغذ سازی از سمرقند بمراکز آمد و اولین کارخانه کاغذ سازی در بغداد بوسیله فضل بن یحیی که لقب مکران فرسان بود ایجاد گردید. دست برد فضل یعنی جعفر بر یکی وزیر بامروان الرشید. اسناد رسمی ایران خلوصت را از پوست آهو بکاغذ تبدیل کرد.

ریشه کلمه قرطاس و از آن یونانی کاغذ است که یونانیان به پاپیروس می گفتند. و پاپیروس را هم از شهرهای واقع در ولایت مصر بیونان سیبره (دند ۱۱۹)

بر طبق نوشته گوستاو دیبون (در کتاب تمدن اسلام و عرب) اختراع کاغذ از چینه و پارچه کنه اهل مسلمانان « کارگاه کاغذ سازی پس از بغداد در شام و مصر و آنجا در سال ۴۹۳ در کوش و در ۵۴۵ هجری در اسپانیا (اندلس) تأسیس شد که در آنجا همه نواع کاغذ سفید و رنگی ساخته میشد. و از آنده لس بایالتا و سپس بفرانسه راه یافت. فیلیپ حتی می نویسد: صنعت کاغذ سازی یعنی سودمندترین چیزی که مسلمانان به اروپا دادند. (دند ۱۲۰)

سلطان علی شاهی گوید: کاغذی بهتر از ختائی نیست حاجت آنکه آزمانی نیست ←

(۱) تجزیه استنساخی ۱۳۳۸ از تعداد نوشته محترم آقای محمد تقی مصطفوی.

(۲) استفاده از تاریخ عرب ج ۱ ص ۱۰۲

جنه کافه سمرقندی گنیش ره اگر فرزند ی خطرا و صاف و خوب میاید لیکت پاک و سفید میباید  
 خواه رسمی خواه اعلانی چه کن تا خوب بتانی  
 باباشا گوید : به آنکه کافه عادلشای که کم دانه باشد همبسترین کافه دست و یکی از ارباب این فن و تعریف آن میگویی ؛  
 جنه کافه عادلشای که هنر در عمل بنمایش خواند قیمت آن مستقیم من دانه کنارشش در شهر افشاند  
 و بعد از آن دولت آبادی که بسته آنرا سلطان میگویند هم خوب است  
 از رساله خط آقازهی و تخط حکیم نمون :

بدانکه کافه های جمع بلاد را تجربه کرده اند آنچه پسندید و تر و پانیده تراست کافه بغداد و دمشق و آمل و سمرقند است که خطوط را  
 قابل است و کافه های جایبای دیگر اکثر شکسته و درشکننده و ناپایدار است که خطوط را قابل نیست و کافه را اگر اندک -  
 کوزه ( رنگ ) دهند بهتر بود بسبب آنکه بیاض قوه با صبر را ضعیف میکند و تا غایت برخطوط استخوان بر کافه های مؤمن بر خط  
 از رساله سفید العین محمدی عرف ( تاریخ ۱۰۹۹ ) :

بترین کافه با خانی است و از آن گذشته کافه سمرقندی که سفید و صاف است بی جرم . و لازم است اجتناب نمودن از کافه آلوان  
 اعم از آنکه مشق در آن واقع شود یا کتابت بحسب آنکه باعث انفعال مشق خط است پس سفید از بهترین است و اگر آلوان باشد البته  
 بیاید که نیز رنگ باشد خصوصاً نخستین در شب که نیز از کافه نیز رنگ فخری نیست چرا که خط کافه سفید در شب تیره با صبر را ضعیف  
 میزند و در روز کتابت مختار است ... و بحسب مشق نخستیا نمودن یعنی ( کاهی رنگ ) اولی است ؛

چنانکه از نوشته با ریسیه در قرن دوازدهم و سیزدهم هجری موردترین کافه با خانباغ . خانی . سمرقندی ،  
 عادلشای ، تره کشمیری و فرنگی بوده است .

اما امروز کارخانه های عظیم کافه سازی انواع و اقسام کافه سفید و رنگی را با بارهای جهان عرضه و بنام کشورها میکنند نمیده  
 میشود مثلاً سوئیس ، آلمانی ، ژاپنی و غیره گویند و نه همای حاضر دیگر که برین کافه فروشان و چاپخانه دار و بدل میشد و وصفاست  
 کافه خوب برای چشم نویسی در فصل دوم اشاره شد بدانها مراجعه شود . ( ۱۰ )

( ۱۰ ) اگر چه ما کنه های گویند با وجود کارخانه های عظیم کافه سازی و رنگ سازی ، آرد و ان برین فضل از می نداشته است و این است که دانشمندان  
 صنایع یعنی انشاالله آنگهانی در باره رنگ نویسی است و در آنکه با نند ریش و اهل ساسر صنایع از مسلمانان بوده که در آن امر از عمل و تجربه کرده اند .

## ۲ - ساختن کاغذ الوان

از رساله خط و نخط حکیم مؤمن :

الوان نمائند بسیار است بعضی شکر و بجزه چمن زرد ، سرخ ، آبل ، کبود ، زنگاری ، خود رنگ ، کاهی ،  
و آنچه مرکب است بعضی دیگر چون عودی ، بسبز ، گلگون ، فریب ، زانبرنجی ،  
پس عریق حرکت بنمودار نمایان آشکار بیان و عیان کرده میشود :

رنگ زرد - قدری زعفران سفید را که نیک تنغ باشد و زرد رنگ بود ریش ریش از یکدیگر جدا کنند و در شیشه اندازند و هر یک  
شغال زعفران را پنج سیس آب پاک بیایزند و در شیشه الکم که در آفتاب نهد سه روز تمامت بشود آن برود آن به هم او چون که  
بماند آنگاه آرزای رنگینی (که کبرس و دانه جانگنه و فرسوده) پاک ، بپالاید ، و در قلع چینی بگذارند آن نیک صاف شود پس شش  
پاک و بزرگ ریخته و هم کند و کاغذ را در آن بپالاید و چنان توخت کند که رنگ و مجموع اجزاء کاغذ اثر کند . آنگاه پاره کبرس را با برنج  
اندازد و کاغذ را بر بالای آن که با س اکتفا و در سایه خشک کند و بعد از آن فروزند .

از منظومه کلمات صافی صیرفی : ترغیب نمودن حسن خط :

ای دلم نسته نسه و امی خلعت	جانم آشفته خوفا می خلعت	جان من نظیف اهل تیز	حسن خط تو برتست از همه چیز
نصف علم است خطی بنیاد	معدا با زبان علم است	خط کعبه در رزق است جان	تا توان سخن کردی در حسن سخن
از دو خط در دو جهان با بی کام	کار زین هر دو شود نیک انجام	زبان کی نسخ که زمین شرف	بنویسی پی عقبی بصفت
وان گرفت خط مستقیم	که در واید دنیا تحت حق	این هنر چه کند بی مرفوبت	حسن خط تو مرا معلومست
ببوس میل رخ سادو کند	ببوس خط دل آژادو کند	صفت کاغذ مجموع بلاد :	

میل مشتت چه شود امی دلدار کاغذ خوب طلب اول بار  
پس بر تندی باشت مرفوب آید از اول هم کاغذ خوب  
کاغذ از رنگ کنی تو برتست کز سفیدی بفرصه مرفوبت  
مرفوبت پس پندیده دان خاطر بر کاغذی رنگ دران

صفت رنگ زرد :

ز مغزانی که بود نفع بے ریشنه پاک ز بر خاروشی چون ستانی تو از او یک شقال بزردهش سازی لغت کمال  
 آب یک سیر بمقانی کن وز نجاش بس خوشمالی کن سر آن سخت کن و تا سه روز همیشه خورشید باشن روز  
 چون سه روزش گزانی در شید شیر و شس زده شود بر مینید پس بیا در قدیمی حبیبی خوب بکش پاک و بارش خوب  
 پس بستر بالای روان بگذارش که نشیند تا آن و انجکی در طبقه پاک بیز پس نمک از گروش تمیز  
 پس کن کاغذ پاکسینه در او تمام در جوش رنگ فرو در روز پود خورشید ش تاب در رو اقیس در اقل بلباب  
 چون شود شکست آب بارش صیقلی که در سیر دکارش

از سران خط و نهنده حکیم نمون :

رنگ سُرخ - با آب بقرم (۱) جوشیده و کنند و با آب گل بستان افروز (۲) کنند که جوشیده و بود و با آب شاه توت  
 انابین رنگاراهائی نیست و زرد تمیز بریند و کاغذ درشت بکنند و بکنند. اما اگر از رنگ لاک (۳) کنند نهایت خوب  
 و بی حیات و هر پنج سیر رنگ لاک را که در یک گلی با یک من آب و نیم سیر لاک (۴) بپوشاند تا به سیر آید  
 صاف کند و کاغذ را رنگ کند و بر همان مثال شکست کند

(۱) بقرم - بقرم اول و شید و قاف معرب بقرم و نیم بقرم اول و دوم - چو بی است سُرخ که رنگدان بان رنگ کنند و بعد از آن بقرم گویند  
 و خشان بزرگ است و بر کس برک با دام ناند ... در آن

(۲) بستان افروز - گل است سُرخ رنگ و بی روی که آرزای خود رسد و گل بر سفید گویند و بعضی سپهر نمک صیقلی باشد تا آن افروز  
 بپوشند ... در آن

(۳) لاک - نام یکی است مشهور که در هندوستان هم میرسد و بان چسبند و رنگ کند و آن شبنمی باشد که بر شامی درخت کلان در جنگل  
 دیگر نشیند و بجز گرد و آرزایگزید و بگویند و بپزند و از آن رنگ سُرخ حاصل کرد که نصف وزن و نفاشان هم کار کند و غار و نان از آن  
 سازند و خا از آن نماند صغی باشد و بان کار و شمشیر و خنجر و اشال آفران در دست بکنند و بکارهای دیگر نیز می آید ... در آن

در نهنده حکیم نمون خورشید شید است لک باغی رنگ لاک نماند صغی نانی است شبیه به ماسک یا در او پر شاخ و گلش زده  
 و گویند شبیه می است که بر آن نبات می نشیند و در آخر میزان جمع میکنند و بنهرن او صغی است  
 (۴) لاکر ؟ معلوم شد است

از گلهار صفا : صفت رنگ سنخ :

کافور سنخ کنی بر کتاب رنگ ز روی خود و شکم دریا  
 آب شدت و در آب تقیم هر سه و وزن برابر با هم  
 رنگ کن هم طریق اول که بختیم بر همی غسل  
 پنج سیر تور از لاک گشت و کش یک من نیم آب است  
 پس بچشان که ماند و سیر کافور آنجا بدان رنگ بخر  
 از سر لفظ و خلف :

رنگ آل (۱) - قدری گل معصفر (۲) را به رگونی آغشته پاک . و اندک اندک آب بروی میزند تا ببرد ای که دارم مجموع آبجا  
 بچکه . هر یک من گل معصفر را و سیر اشوار (۳) سوده بروی آغشته و یک ساعت بروی مال . بعد از آن اندک اندک  
 آب گرم بروی افشاند ، تا رنگ ز روی ببرد آید ، آنجا پارهای آب گشته ۴۰ ترش یا آب پنچ یا لیمو یا آب اندک  
 یا آب غوره یا سرکه گند و آن رنگ کند تصاف شود بعد از آن کافور در رنگ نهد و یک روز یا یک شب بگذارد . بعد از آن  
 بیرون آورد و بر همان قانون رنگ سازد . و حسیا تمام باید کرد و این رنگ شکستین المان است +  
 از گلهار صفا :

نژادام نرسم تو در خون است گش از همه تو در بزرگ است  
 رنگ آل ابطین بنسایم وین که نیز در آن گشایم  
 خون روان است از او زان بخا که بود رنگ معصفر اشوار  
 با تو این گشت به کوسیکوم سخنی روی برو سیکوم  
 (۱) آل - سرخی نیز رنگ را گویند (برمان)

(۲) معصفر - زرد رنگ و گل معصفر گل کاشیره (که کبیره) همان گل زده است از خاواده گل سنخ .

(۳) اشوار ، اشخار ، شخار - تیارا گویند که زانج سیاه است و مخرزان و صابون پران کار دانه و بیشتر بی  
 آنت است که از زشتان سازند و روی خواص عجیب پیدا است .... (زندان) . و نقد حکیم بن عمر آمده است : قلی واصفان که هلا  
 و در فرامان شخار و در گویان قلیا نامند و او از زشتان تازه که جمع کرده بمزدانند بهم میرسد و از نبات « رعش در برام » سینه  
 حاصل می شود و بهترین اوصاف بر آن و سیاه است و آن بزود حکم صابون است +

قدی فرد مصغرتان دلفانی کن و آنگاه بران آب میسیریز که آن در دهان آبی گلی آید از کیم فرد  
 پس بر نیم آن گل یک سیر قهراکن که بود این تیسیر پس با شکر که شود و یک گون بشود نان کف ترنج چو خون  
 آب گرم آنگهی از روی تیسیر اندک اندک بر آن میریزد تا برون آید از آن رنگ تمام باید از ترشیشی آنگاه نظام  
 شربت نارنج یا لیمو نهد یا که از سبزه که از غوره پدید رنگت پاشنی شد بدو کاغذ صاف دآن نگ بزن  
 یکت شبانه زرد رنگ آنگاه پس بر آن از حبیب نموده مشکل است این در او نیک نگر پس پیستور کن خشک و کر  
 در سالاری غلی بود آن اندازه با هم چنین فرشته است . جهت رنگ کردن کاغذ یکسره شاه گل خوش رنگ بزود پر آبی میاید

گرفت و کوفت و از فرمال که نماند و دشت رحمت و اندک اندک بر در آن پوشیده و بهم مایه تا هم فرم بجزد و مانند چینه زرد شود همان در میان  
 شال (۱) کرده آب سرد بر آن بریزند تا تمام نشود آب آن پاک شود بر تیشی که اگر نپزید فوراً بر آبی که از شال بیرون آید بیالاید رنگ نماند بجز  
 بعد از آن دوباره در کاس یا شالی گسند و پنهان بشنند که آبی باقی نماند و آبی که در این وقت از شال بیرون آید صندلی نمک (۲) است  
 و اگر کاغذ دآن که نماند بر گشتاب باشد (۳) بعد از آن در چاه شیبی نیک کف شال مانند ناز یکدیگر باشد و پانزده [۴] قلیا از حیر  
 بیرون کرده که بزین پانزده دست بود باشد پس کی آن قلیا را کم بر روی آن آب پاشد و دیگری بر هم نهد کف شال کند چنانکه قلیا بر صافی  
 عمومی چاه شیب برسد بعد از آن دست کند و در دشت بریزد و آنقدر پایمال و کله کوب کند که در میان دشت نماند بجز دست شود آنگاه  
 نماند تا از آن رو بگرداند و کله مال کند تا مرتب سوم نیز چنین کند در بوقت صافی داده است که اگر نکند می از آن نماند یک گوش میکن صافی آن  
 بریزند که این صلاحت رسیده کی آن خواهد بود . برای مرتبه دوم آنرا در میان چاه شیبی نیک کف شال کند تا بجای از هم بماند و هیچ بر هم نپاشد  
 باشد بعد از آن در شال ریخته آب گرم بر سر آن بریزند آبی که از بسیار گرم باشد نریزید در دشت زیر آن بگذارد تا شیره و افشرد آن -  
 دشت جمع گردد . بعد از آن کبک چاهک آب میروی شد و فل آن شیره کرده بهم نماند تا مخلوط گردید و ترشش آب میو بجزی و داخل گشت شد  
 در این وقت اگر کاغذ سفید را دآن در برنده و بیالاید رنگت آبی شود و اما اگر بخواند چنانچه در زیر کبک باشد میماند قبل از آنکه آب میو بزنند کاغذ را  
 در آن شیره در برزند و بعد آب میوی که در ظرف جداگانه است بکشند بعد از آن در آب شیرین فرد برند که چهره خوشتر رنگ پیدا میکند .  
 و از شیره با می که رنگ بر علی همان با می رنگها میخیزد ترانغافه و نمود

(۱) شال یکبار هم بود که توی بر روی قند و کوی بپزند (۲) یعنی رنگ چوب صندل - (۳) نبات نماند که شیبی شال میسیریز (۴) سدا در کشته و گویا شال است

از تخم در سالنظ :

رنگ کبود - پزیل سراتی صاف کرده کوزه و آب گلهای کوه همان نیز پسندیده نسبت به سبز آرد است که فصل تابستان قدری تخم حلت آفتاب گرش کبیره و رگویی پاک را پیش از آن بیاورد و در سایه خشک کند، باز بیاید تا سه بار بعد از آن پزول غلیظ را آب نوشا در میگویند آن رگویی رنگین کیست صحت در زینا که نناک کند تا ننگ لاچورد گیرد، و خشک کند. هرگاه که خواهد قدری آن بود که در آب سرد بشوید و صاف سازد و کافه بدان رنگ کنی. اما این نیز باید را نباشد و از رنگ اصل برگردد و جنبش شود.

از گلزار صفا :

یکبوی اگر آبنگ کنی که در ق نیز باین رنگ کنی شرط این است که در تابستان تخم خرد گرش گری پس از آن شیر و می بنفشه و در کافه پاک بر آن ساری تر خشکست در سایه کنی ای لدار، اگر کش رنگ کنی تا سه بار آبی نشا و آبی و بر آن خاک را نم کنی ای جان جهان که در خاک گفاری کیست دم که بر آید می از آن بر می بسم لاچوردی چو شود بیرون آر تا دم کار نگاه مش میدار پس چو پیشی نه و بر روی تم تیز آب سرد اندک اندک میریزد کافه آنگاه کن رنگ بر آن خشکت در سایه کن ای سرودنا

سالنظ و تخم :

رنگ زنگاری - رنگ زنگاری خوب است که از در قنس در هر که کند حاصل شده باشد، در کاسه چینی بر که صغایه (سایه) کند تا هیچ جرم رودی نماند پس بر یکسیر زنگار را در آب بیایزد و یکسبب سازد بند و سر بپوشد تا که در خاک بر روی رس بعد از آن صافی آنرا بگیرد و کافه بدان رنگ کند.

گلزار صفا : صفت رنگ زنگاری :

گویم این قاصد صیقلشاد از من دلشده میبارید از غل و مس چو کمبیری زنگار کن کند ایش از کرده و غبار حل زنگار همان از غل کن لیکت در کاسه چینی حل کن پس بیکسیر از او در آب افکن و فخر سرش کن شب تا یکسبب سازد و در کبلاش پس از آن که در بیرونش صافیش سازد از بند رنگ کن کافه زیبا رنگ

سالنظ و تخم :

رنگ خود رنگ (چیزی که ادای رنگ طبعی ثابت باشد) - قدری برکنای پاک بی عبا و خاک را که گفته بود دآب گرم کند و یک روز بایک شب بگذارد بعد از آن بجایه و صاف سازد و کافه جان رنگ کند و هر یک سیر خا را ده میر آب بید و اگر آب زیاد کند رنگ فرسوده و اکثر این رنگ اختیار کرده اند :

کھزار صفا ۱ صفت رنگ خانی :

کتابانی که حجب درکند رنگ خود رنگ نکویارند کافه ای دست چو خود رنگ کند خود این رنگ هم نیک کند  
 بستان برگ خا بسیار پاک کن و کمی از گرد و جنبه آب کن گرم و آن رنگ نخت پر خا ریزد آن آب دست  
 وزن آن آب خا را بایب یکی از برگ خا داده آب یک شانه زرد بجا میشی بن صاف کن آن آب بآن رنگند  
 کافه از رنگ تو گردید خشک سازش پس آن در سایه سلطان علی شمس در منظوم خود فرموده است :

پنج رنگی به از حسانی نیت با تو گویم که رنگ آن نصیبت زعفران و خا و کلسه می چند از ماد است بیش از این صند  
 خط بر او خوب هم طلا خوب نیت خط خوب بر خوب چشم را رنگ سرخ و سبز سفید خیره سازد چو دیدن خورشید  
 بحر خط بزرگ میباید تا از او دید به آبیا سایه رنگمانی که تیره در رو باشد خط رنگین بر او نکو باشد  
 کافه سرخ را سفید نویسی تا فایده خط تو خوب نفسی کافه ای کان کبود رنگ بود از سفید آب و پسند بود  
 رساله خط و تخط :

رنگ کاچی - قدری از آن در آب که از کل مصفر گرفته باشند یک صافی سازند و کافه جان رنگ کند و آن را خشک کند  
 کھزار صفا ۲

رنگ کاچی چو کنی ای هوش بستان رنگت مصفر بنیش پس جان رنگ بجز کافه خوب که بهین رنگ نماید مر خوب  
 خشک گردان بر خورشیدش بده آرد و ده تا کیدش  
 رساله خط و تخط : اما آنچه در کتب در رنگ را بلا پزند رنگت بر حاصل شود :

رنگ عمودی - (عمود چینی است که دود آن بوی خوش دارد) - قدری رنگ لاک و رنگ کبود که را با هم ضم کنند



و کاغذ را رنگ کند و آیرنش المان تعلق بر او کاغذ دارد از هر کدام زیادت که تفسیر در المان ظاهر شود تا هر کسی چه نیت یا کند  
 گلزار صفا :

رنگ جودی زنی خاکست رنگ چو جودی است از آرزو بگفت  
 رنگ کاک و در آن گنجد که بدان حسگر گرامی مسعود  
 چون کنی هم بطریقت اول رنگ کن اول را که نصیقل  
 رساله خط و تخط :

رنگ سبزه - قدری کبودک و اندکی زرد آب با هم بیاویزد و صاف سازد و کاغذ بدان رنگ کن خشک سازد و بزنگ کند  
 گلزار صفا :

از پی زین خط و حسن کتاب رنگ بزم است بر رخش دریا  
 امش این است تو برستی نیت خواه از این خواه از آن کن بسیار  
 رساله خط و تخط :

رنگ گلگون - قدری رنگ کاک و زعفران با یکدیگر بیاویزد و کاغذ بدان رنگ کند و اگر زعفران زیادت کند بهست آید  
 گلزار صفا :

چون شود مایل صنیر تو فزون که بود که ز کاغذ گلگون  
 زعفران بیشتر که بهست روان چون کنی تجربه آیرشش آن  
 رساله خط و تخط :

رنگ فرسید (نومی رنگ بزم باشد) - قدری آب زرد و کبودک با هم بیاویزد و یک رنگ بگذارد و صاف شود کاغذ بدان رنگ کند  
 گلزار صفا :

خوش بود رنگ زردی ای دست خط بر این که در لطیف بگفت  
 شب و روزی که آرایش بجای رنگ کن کاغذ و بر نشکند  
 آب تازه کبودک با هم چاشنی گیر و کنج باها منضم

رساله و تمثیل : رنگ نارنجی - قدری زعفران و شاد آبی (۱) گل مصفر با هم بیاویزد و کاغذ را نیم روز در وی بگذارد  
و بعد آن در سایه خشک کند و اگر اول کاغذ را آل کند پس آن از زعفران بر آرد و بسته بود ؟  
گلزار صفا :

رنگ نارنجی بسبب رخ بود - رنگما پیشش منوخ بود - هم این رنگ اگر میل تربت کا یا این گونه تر از این تربت  
زعفران بآب مصفر هم سازد کاغذ آنگاه در آن آب اندازد - نیز در پیش در رنگ جان خشک در این آب پس آن  
کاغذ را آل کنی از اول زعفران را پس آن سادی ملل کاغذ آل جان سادی رنگ بشاین گونه خوش با رنگ  
رساله و تمثیل : و چند نوع گونه اختراع کرده اند که ظهرویی خوب سیاه است : قدری زعفران و کبودک با هم بیاویزد و کاغذ جان  
رنگ کند ؟ دیگر - اندکی سیاهی زعفران و آب فوری منقذ کنند و کاغذ جان گونه دهند ؟ دیگر - تخم خنملی شبانوزی آب  
کند و پالایه و کاغذ جان گونه دهد ، و این جنابیت فخر و پسندیده است و کاغذ از هم سازد ، و خط بر وی خوب آید ؟  
گلزار صفا :

کاتبان زپی آسایش خود بگذرند آرایش خود اختراع همی سازند رنگ کرده و پرداخته اند  
زعفران برده یکی هر مدار به جفا و کبودک در کار آن یک از غوره ای رنگین زعفران نموده است تبا  
زین ساد و جسم زینگی کرده پس از میان رنگی تخم خنملی دیگری کرده و آب بجز ذرات آن از آن تخم طلب  
یک شبانه روز آن پس رنگ کرده و خطا دی آسایش پس بستار چای پالوده کاغذ آنگاه بر آب آلوده  
ملی این خوب لطیف است خط بر این گونه لطیف است

از رساله نظمی فی آثار و انجام : اندر باب شیه و گرفتن ترقه غ (۲) - میاید که گل خوب گرفت و بعد آن از غوره ای برود که  
و آب گرم فیما بین پس آن از یک شبانه آنگاه در کینه متعانی کرده صاف کنند و آب آن کاغذ را در وی رنگ برشته آید

(۱) شهاب و شاحیه رنگ مرغی است که بر بزم اولی کا زبرد (عملی که کشند « بران »

(۲) در مقدمه حکیم بنی رقوم است که : قوی قلاطی - اسم ترکی مناسبت است - قوی اسم ترکی جز است - حمض هم همین اسم است  
که خوشی داشته باشد و گرنه مخصوص مستحبات است - محتاض لایق ترش ترش است - حمضیض نوع صلیب مناسبت است شیهه بسته بر که  
در تکلیف ترش و شامه - حمض الایر بنبت مغزی رنگ است ؟

پس آن که کافه دارا بآن آلوده و برودن کردن مملو که باقی بماند اگر به نرد آب بکشند، سبز بمانی بسیار خوب حاصل میشود و چون مسافر شود و طفل آن را بگیرند و نرد آب (۱) در طفل کشند، نبرد پسته ای (۲) می آید، میشود و اگر آب خالص داخل همین رنگ نماند، سبکی خوب بچسبد.

و در باب رنگ زنگاری: زنجیر کبود را بکوبند و صاف کنند و شیره آرزو بگیرند، بخلافی بگذارند تا نشین شود، آنجا زنگار زنگی اصل را یکی و مردار رنگ و در خوب صلا کرده بر یکدیگر بریزند و داخل آن شیره تا نشین شده بکشند و کافه در آن بچسبند و بعد بر آن آوند، بزنجی که در میان شستی قیفا آماده کرده اند بکشند و بعد از آن کافه دارا بالای چوبی یا نخی بپسندند تا خشک شود.

و اگر اسپرک (۳) را در میان یک برشته بچسباند و شیره آرزو بگیرد و بعد از آن کافه در آن شیره بچسباند، نرد خوش رنگ بر آن آید. نومی دیگر آنست که نرد چوب را خرد کرده زرم بکوبند و از غرابل برین کشند و در میان آب خوب بچسباند بعد از آن یک چارک نرد چوب و هفت درم قیاس صلا کرده در میان یک بپاشند و چوبش بر یکدیگر بماند و آنجا از سر آتش بر داشته صاف کنند و بگذارند تا کمی سرد شود و در مینازد بعد از آن کافه در آن بچسباند که نرد بسیار خوبی خواهد شد و نرد اوهای بعدی آن هر یک پس از دیگری برای کافه که رنگ تر بگاری آید، بر شیره اول نرد آب را بریزد و صغیر کم کم در میان شست کرده کافه در آن بچسباند تا آنکه چند هسته کافه بر رنگ بر آن آید که در این وقت رنگ آنها بناتی خواهد بود. اما نرد ابی که آب خالص داخل کنند بهتر از صغیرانی میشود. برای تهیه رنگ زبان بقفا، زبان بقفا را یک شب بنمایاند و صبح شیره بکشند و کافه در آن گذارند آن رنگ حاصل شود و اگر رنگ فاخته ای خواهند کافه را بآب زنج بکشند فاخته ای میشود.

### ۳- آهار دادن مهره زون کافه :

از سال شیا، الفین مهره زون :  
تخت و مهره - تخت اگر از چوب سرد باشد بهتر است بجهت آنکه طالع است بجز بقفا اعتدال و کافه در آن می کشند  
تخت - انسی پیدا میشود و متحرک نمیشود، اما باید که صاف و پاکیزه و بی گرد بود. پس هر که تخت را طالعیم باشد باعث حرکت کافه

(۱) نرد آب، اگر با صغیر نرد آب بکشند، صغیر باشد.  
(۲) اسپرک، بقایای نرد است. نرد بقایای اسپرک نام است. ... او چیزه نرد کشند سابقه شیره، و گلش نرد شیره و گل صغیر است  
و شیره و ابانک غاری نری، و گلش نرد با بقایای نرد و شیره، هم گاه او شیره بکلم است، «تخت حکیم من»

دسیاه سونگی آن میشود . و نمره اگر از سنگ چنقاق (چنقاق) غیر مقدار گردد، یعنی طریقت زرا کمال شدت دارد و نمره هر چند که صلب (سخت) بوده باشد کاغذ را بر صاف و چهار میلگرداند و از آن گذشت سنگ یشم و یاقوتی و یاقوتی هم پذیرفت . و قاعده نمره زدن آنست که اول نمره را نمره پاکباید کشید اگر شعله نباشد (یعنی تازه باشد) بعد از آن کاغذ را و نمره بسیار که بروی کاغذ بکشد هر آنکه نمره یکجا بیشتر و یکجا کمتر باشد بکشد هر جا بیکتر از میاناید . و نمره را از اثر خودش جدا نباید ساخت، یعنی باید رعایت نمود که بروی کاغذ بطور پریشان جاری نشود و اثر ابراهیم شصل باشند تا نمره کاغذ صاف بگذرد است آید . و صاحبون نباید زد که در وقت نوشتن مرکب الیه میگردداند و اگر کاغذ تینی (کاهی) باشد نمره را از روی توت کار باید فرمود تا نیک هموار بگذارد احوال گردد و اگر کاغذ بروی نمره نماندست گنجه نم کرده بر نمره جاله و قدری خاکستر دکنه کرده بالاند و پاک کنند، می ایستد و حرکت نمیکند .

سلطان می گذشت : ساز آهار از نماندست کن . بشنو این نکته از بر کس اوله کن نمره آب بریز پس بخشش می آید شتر پس لعاب بریش بدکنضم صاف سازنش در زم و در محکم زاد به کاغذ باله سنی سنی است تا که کاغذ نیفت از عاب کاغذ خوش چون دی آهار مال آب بروی او زنند

در صفت نمره زدن :

نمره کاغذ آسختن نباید که در او مگس روی نیاید . نمره نمره پاکباید شدت زود باز دلی میخورد نیست .  
 پادشاه گوید : ساز آهار از نماندست کند و در وقت آزار کردن آفت زودت بالاند که جسم کاغذ نفوذ کند و در وقت نمره کردن کاغذ را نم ده تا از گرمی نمره فروزد و خوبی نمره آنست که چنان روشن شود که مگس روی روی نیاید .  
 ضیاء الدین گوید : نماندست بهترین بود که بسیار سفید باشد . و بیت و پنج نماندست را آید و کنگ و در طرفی که آرد قلع بالیاند و چرب نباشد، آن نماندست مصلی کرده را در آن طرف آب پاکیزه بچشانند و با چینی سستبر برهم زنند تا وقتی که تمام آید و برسد و علامت رسیدن آنست که چون چشمید و تمام آید با آن چوب که برهم نزنند اندکی از آن بر کف چکانند و دو کف ابراهیم باله و بنگان دو کف ابراهیم زنند اگر چوب همه تمام آید و سفید است و آقا باز بچشانند تا با آن صند برسد و مضمی نماند که میت پنج نماندست یک بند کاغذ را کف نماندست و از مضمی کالی سفید باشد کس بدوزد و دست در آن کس کند و آهار کاغذ ماله بهتر است .